

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداست بخشننده و مهربان

قَرَنَ الْمَلَاحَةَ طِينَةً

تسکین شد ملاحت پیرشت آسودند

وَالْحَسَنُ صَبَاحَ شَرِينَةٍ

و غریبی گشته است پیوسته آسود روز

صَلِّ عَلَيْكَ يَا هَيَّا

درود بفرستد بروی خدای مایان

صَادَ الْقُلُوبَ جَمَالُهُ

شکار کرده است دلها را خفته انسوز

شَاعَ الْأَفَاقَ جَلَالُهُ

مشهور است در جمیع عالم بزرگی آنسوز

صَلِّ عَلَيْكَ يَا هَيَّا

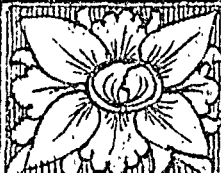

درود بفرستد بروی خدای مایان

وَالْبَدْرُ يَقْصُرُ نُورُهُ



و ماه تابان شود نورش

إِذَا مَا سُبْحَانَ طَهْوَرُهُ


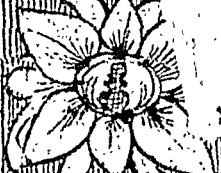
و تشبیه بلوه داد فلور آن سرور

	صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ	
درود بفرستد بر بے خدای مایان		



وَاللَّهُ أَكْبَرُ شَانَهُ	مَرَبُوعٌ قَدِ كَانَهُ
و خدای تعالی بزرگ کرده است شان آن سرور	بیان قد بوده است آن سرور

	صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ	
درود بفرستد بر بے خدای مایان		

وَهُوَ الْمَفِيزُ بِجَارِهِ	لَكِنْ يَطْوِي جَارَهُ
و آن سرور بخش کننده است در ایام احسان	در اندامی نمودند از همسایه آن سرور

	صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ	
درود بفرستد بر بے خدای مایان		

إِذْ مَا مَاشِيَعَرْدُودٌ	قَدْ كَانَ يُعَلِّمُهُ الصَّمَدُ
و تکیه بر پای میکرد آن سرور نوی مبارک	و تحقیق بود که نیکو میکرد او را خدا نیکو محتاج نداشت

	صَلِّ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الْمَدِينُ	
درود بفرستد بر بے خدای مایان		

وَالْعُظْمُ كَانَ لَهَا مَتَهُ	وَالْحَيُّ طَرِيقُ تَامَتِهِ
و عظمت و بزرگی بود تارک او را	و خوابی نیستند گمان او را



صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

کَا اَيْلٍ سَوْدٍ شَعْرًا لَا

ماند شب سیاه بود موئی مبارک او

فَاَصَّ الْعَجَائِبُ بِحَسْرَةٍ

رنجیده است هماینها بر روی سینه و دل انزوا

صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

شَعْرًا حَبِيبٌ نَكَّرًا

روی مبارک محبوب خدا بسیار بود

تَرَجَّدَ امِينًا فِي الْوَرَاءِ

آن مومنی مبارک خدا را در نهان گین در نهان طلق

صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

شَعْرًا مَشِيطًا لَا قَطَطًا

مومنی مبارک نشانه کرده است ترم غول

سَوَاعِدًا لَا فَوْدًا لَا سَبْطًا

مومنی سوار است پیاده است بر چوب بست نیست است

صَلِّ عَلَى الْمُرَّةِ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اِذْ مَا يَفِيءُ رَقِصَةً فَرْمَةً

تنگه ای که می رقصد فرم

لَيْسَ مِنْهَا شَيْءٌ وَشَحْمَتُهُ

نیست مومنی بدست که چاکر کند از زیر گوش مبارک

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

وَهُوَ الْمَبَارَكُ كُنْهُ

و آن سرور تمام خیر و برکت است و وجود مبارک او

قَدْ كَانَ اَزْهَرَ لَوْنُهُ

تحقیق بود و تابان رنگ بسیار آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

كَبَرَتْ وَجْهَهُ مَرَامُهُ

بزرگ بود روی با عظمی و طلب آن سرور

عَظُمَتْ رُؤُوسُ عِظَامِهِ

بزرگ بود سرهای استخوان مبارک آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

اَعْلَى حُدُودِهِ خَشَاهُ

بالا تر جانهای آن خط منحنی آن سرور بود

كَلَّخَتْ جُرْحِي شَعْرُهُ

مانند خط مستقیم روان بود موی مبارک او

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر وی خدای مایان

لِلشَّاطِرِينَ مَسْرَهُ

برای پیشندگان راه او است

اَسْفَلَ حُدُودِهِ مَسْرَهُ

فرو ترین حدود ذات مبارک او بود

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اَلْمَلٰٓئِكَةُ وَصَدْرُهُ

و دوش مبارک و سینه مبارک آنحضرت

عِزَّتُهُ وَدَعَتْ قَدْرَهُ

پهنة و آرزو بد و بلند کرده شد مرتبه آن

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

بِالشَّجَرَيْنِ صَدْرُهُ

به دو تنی زینت کرده شد سینه آنسرور

اَلَا كَلَهُ بَلَّ صَدْرُهُ

نه تمام سینه مبارک او بگشاید پیش میاید آن

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

اَيْضًا ذِ سِرَاعَا يَّهِ

نیز زینت داده شده است هر دو بازو مبارک آنسرور

وَالْمَلٰٓئِكَةُ بِسِرَابِهِ

و زینت داده شده است هر دو دوش مبارک آنسرور با منجوشی

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود بفرست بر روی خدای مایان

عَيْنَاهُ صَادِقُ قُلُوبِنَا

او چشم مبارک آنسرور بر شکار کرده است اهلای

اَللّٰهُمَّ صَارَ طَلُوبِنَا

نگاه کردن بگوشت چشم گشته است مطلوب



صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

كَمَلِ السَّوَادَ سَوَادَهَا

کامل است سیاهی یعنی سیاهی آن چشمان

لِلْحَاسِدِ بْنِ سَادَهَا

و مر حاسدان را کامل است حسد آنها

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

الْعَيْنُ عَيْنٌ فِي النَّظَرِ

چشم مبارک آنست و چشمه نیست در دیدن

بَلْ كَانَ عَيْنًا ذَا الْقَدَرِ

بلکه بود آن چشم ابروی خداوند مرتبه

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

عَيْنٌ مُضِيٌّ مَرَّ كَفْعٍ

چشم بود گذر زنده بماند

عَيْنٌ مِثْلُ مُشَفَّعٍ

چشم بود پر حسن و جمال همچو یکدگر گویی بیان

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْنَا

درود و نذر ستد بروی خدای مایان

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الثَّرَاهِي

چشمه آب نافع است در زمین

عَيْنَاهُ حَسَنَتِ الرَّهِي

برو و چشم مبارک او خوبی داده است خلق را

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

عَيْنَا لَا يَحْيِي ذَا النُّظَرِ

دو چشم مبارک آفرنده میکند خداوند نظر را

الْعَيْنُ تَنْفَعُ فِي الشَّعْرِ

چشمه آب نافع است در بین

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

وَ احْسَنُ فِيهِ مُشْتَرِكٌ

دو خوبی در آن چشم مبارک فزاگرند است

اَيْضًا بِأَيَّامِهِ قَدْ كَمَلُ

بیرسمید چشم مبارک که خلیق کامل بی نقصان است

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

لِلشَّاطِيرِينَ مَسْرَةٌ

در نظر کنندگان را خوشه بود

قَدْ شَاعَ فِيهَا حِمْرَةٌ

تجیق برانگنده بود در بیاض چشم مبارک سر

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بر دای مایان

عَبَّ كُلُّ مَجْلٍ كِفَهُ

از هر مجلی بازداشته است او را

لِجَمْدٍ وَسَبَّحَ كِفَهُ

برای بخشش فراخ کرده شده اند کینه بیکرانه

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

قَدْ مَاهُ اَيْضًا وَسِعَا

پیرود قدم مبارک آنحضرت نیز فراخ گشته اند

فِي الْعَرْشِ لَيْلًا رَوْعَا

در عرش در شب معراج بلند گردیده اند

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

مِنْ تَحْتِ كَانَتْ رَفْعَةً

از زیر قدم مبارک بود بلند می

وَالْعَيْنِ ذَاتِ رَفْعَةٍ

و برای ذات مبارک آنحضرت بلند می

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

اِنْ كَانَ مِشْيَ يَبْدُرُ

اگر راه میرفت آنسرور شبانی میرفت

فَكَانَ صَبَاً يَنْخَدِرُ

پس گویا که در شب سوز و می آید

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

قَدْ كَانَ اَبْيَضَ مَشْرِياً

تحقیق بود آنسرور سفید مگ آمیخته به رخ

وَلِعَاشِقِيهِ مَطْرِباً

و مر عاشقان خود را خوشی دهنده بود





صَلِّ عَلَيْهِنَّ اِهْمَا

درود بفرستد بر سر خداى مایان

بِالْوَسْطِ كَانَ جَبِينُهُ

فَالْعَشِيقُ كَانَ جَبِينُهُ

بفرانخی بودیشانی مبارک آن سرور

در عشق خداى تعالى بود دل آن سرور

صَلِّ عَلَيْهِنَّ اِهْمَا

درود بفرستد بر سر خداى مایان

كَالْقَوْرِ كَانَ حَكِيمُهُ

قَدْ كَانَ يَفْرَحُ خَاطِبُهُ

مانند کمان در گنجی و دوازی بود ابرو و مبارک او

تحقیق خوش می شد کلام کنند و با او

صَلِّ عَلَيْهِنَّ اِهْمَا

درود بفرستد بر سر خداى مایان

كَانَتْ سَيِّدَاتُ الْبَيْتِ تَنْفَضُّنَّ

لَيْسَتْ تَقَارِينُ تَنْفَضُّنَّ

بودند آن دود ابرو و تمام جدا از هم

نیستند آن دوا بر و مقارن تنفصل

صَلِّ عَلَيْهِنَّ اِهْمَا

درود بفرستد بر سر خداى مایان

عَرَقُ تَبَارَكَ شَابُهُ

فِي الْبَيْنِ كَانَ مَكَانُهُ

رنگی که بزرگ است مرتبه او

در میان دوا بر و بود جائی آن رنگ



صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

كَانَتْ تَدْرِغِيْطُهُ

بود آن رگ که در چنانش نمی آمد در حالت خشم فروز

كَافِيْ مَكْلَاحِهِ قَيْطُهُ

نه در حالت نمکینی بخشش آن سرور

صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

وَالْأَكْفُ حَمَلَتْ ذَا حَمَامَا

و بهی سبارک آن سرور نیک در ذات آن بهی

أَقْنِيْ أَلْسَمَ صِفَاتِهَا

در بار یک بلند هموار با خوبی است صفات آن بهی

صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

عَرِيْنُهُافْدَارُ تَفْعُ

دیوار آن بهی سبارک بختیق بلند بود

وَالسَّمْعُ مِثْلُهُ مَا سَمِعُ

و گوش سبارک آن سرور مثل آن گوش شنیده شد

صَلِّ عَلَى الْهَمَامَا

درود بفرستد بروی خدای مایان

يَسْكُوْهُ لَوْ رَأَى الْيَقِيْنُ

بلند میشد آن بهی را لور به بختیق

بَسِيْ قُلُوْبُ بَابِ الْوَاسِطِيْنَ

البته بند و قید نیست و آن بهی در کما فاستقار

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستبر بر روی خدای مایان

قَدْ فَاقَ حَيَّتُهُ الْحَيَّ

تجیق بود و ریش مبارک آن سرور پریشیا

الْوَأْنِيَانُ فَرَا الدَّجِي

رنگهایش بر روشنی تارکیا است

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستبر بر روی خدای مایان

كَثُّ الْحَاسِنِ نِعْمَةٍ

ابنوی ریش مبارک نعمت عظیم

وَلِكُلِّ نَفْسٍ رَحْمَةٌ

و برای هر کس ریش مبارک آن سرور رحمت

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستبر بر روی خدای مایان

قَدْ كَانَ خَلَّاهُ السَّهْلُ

تجیق بود و در خساره آن سرور رزم

وَالْتَقَى بِهِمَا قَدْ تَزَلَّ

و روشنی بآن هر دو رخساره تجیق خود آمد

صَلِّ عَلَيْهِ اِهْمَا

درود و نذر ستبر بر روی خدای مایان

كَمُلَ الْحَاسِنِ فِي قِيَّةِ

تمام بود و خوبیا در دمان مبارک آن سرور

مَكَاءُ الْوَرَى بِمَكَارِمِهِ

بر کرده است جللی را بر خجسته های خود

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذر مستند بر روی خدای مایان

فِيْهِ كَانَتْ وَسْعَةٌ

درودان مبارک آن سرور قرار است بود

فِكُلِّ لَقْطِهِمْ نِعْمَةٌ

در هر سخن آن دلمان نغشی است عظیم

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذر مستند بر روی خدای مایان

اَسْتَأْنَاهُ قَدْ اِفْرَحَ

و زدنماست مبارک او تحقیق کثاده بودند

وَالنَّوَسْرُ فِيْهَا مُتَزَجٌ

درود شنی بآن دزدانها سبک کن هر عالم

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذر مستند بر روی خدای مایان

فَاَقَ لَخْلَادٍ قِيْدُهُ

بلند بود گردن نرسد و از گردنمائی خلق

فِي الْحُسْنِ كَانَ ضَرْبُهُ

در خوبی بود زبانه آن گردن مبارک

صَلِّ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ

درود و نذر مستند بر روی خدای مایان

كَانَتْ صَفَاءَ كَفِّهِ

بود گردن مبارک صفائی مانده صفائی نقره

فِيْهَا قَلَادَةُ عِيْدِهِ

بود گردن مبارک قلابهای غنیمت

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَلِكُ

درود بفرست بر روی خدای مایان

وَهُوَ الْعَلِيمُ بَيَانُهُ

و او تعالی داناست بیان آن

اللَّهُ يَكْمُلُ شَانَهُ

خدا میسراندازد شان آن سیرور

صَلِّ عَلَيْهَا يَا مَلِكُ

درود بفرست بر روی خدای مایان

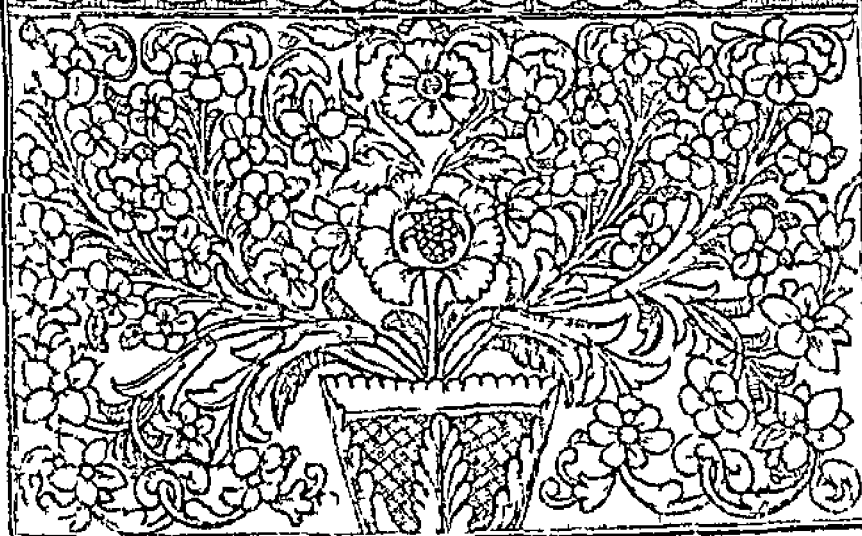
بِالْفَضْلِ دَمْرُ جُرمِ

و بفضل خود ابرج ذر کن گناهان ابرار

يَا رَبِّ صَلِّ سَقَمَهُ

ای پروردگار من تسخیر کن بیماری او

نَسْتَعِينُكَ يَا مَلِكُ



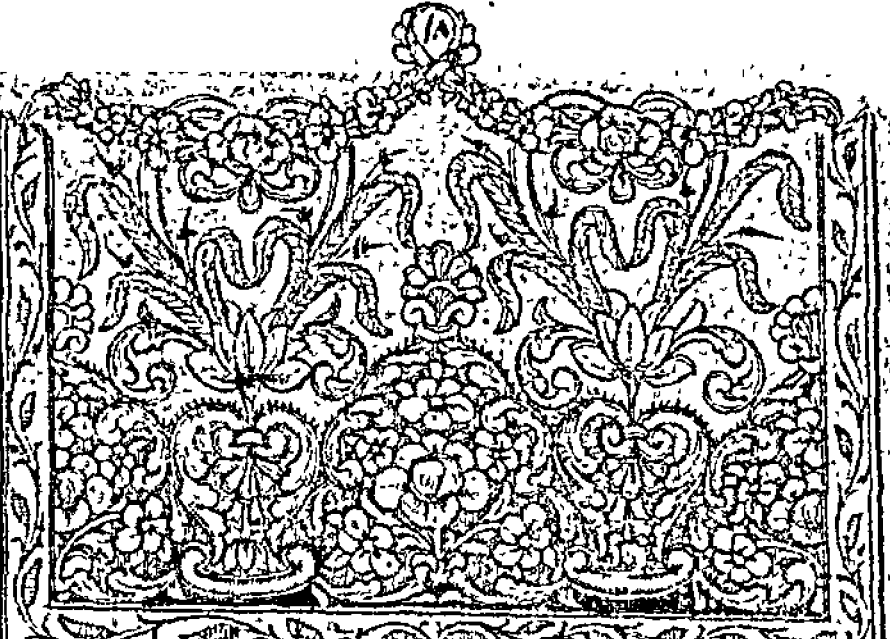
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ

کہ پیدا کرنے والا زمین اور آسمانوں کا ہے  
مَنْ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ وَأَجْبَدُ

وہ کہ اس کی بزرگی اور بڑائی

وَحَدُّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

اور حد ہے وہ نہیں کوئی معبود مگر اللہ

أَجْمَلِ الصِّفَاتِ بِالْآيَاتِ

کہ بزرگی صفات کے ہیں ساتھ ہی بجزا کے

أَحْمَدُ اللَّهِ عَالِي الدِّانِ

حسب کرتا ہوں میں اللہ بلند ذات کی

أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ذَوِ الْمُلْكَ

وہ احسن الخالقین ہی صاحبِ شہادت کی

مَلَائِكَةِ الْمَلِكِ لَا إِلَهَ سِوَاهُ

مالک ملک کا جو نہیں کوئی معبود اور

أَرْسَلَ الْمُصْطَفَى الْكَرِيمَ

بھیجا ارے میرے منتخب بزرگ ذات کو

وَأَصِلْ مُوَصِّلًا إِلَى الْجَنَّةِ

پہنچنے والے پہنچانے والے طرف سے مراد ہے

مُحِبُّهُ حُبُّ خَالِقِ الْخَلْقِ

محبت اس کے محبت خالق مخلوق کے ہے

آيَةُ الْمُحِبِّ كَفَى الدِّكْرَ

نشانی محبت کی دیاوتی یاد کرنے کی ہے

حُبُّكَ الشَّيْءُ كَانَ لِعُمَيْكَا

پیار کرنا تیرا چیز کو ہے اندھا کو تیرا جھکو

لَا تَرَى غَيْرَ لَا وَلَا تَسْمَعُ

نہیں دیکھتا ہے نہ سوتا ہے اور نہ سنتا ہے

فَإِنَّا الْحَبَّ سَأَلَ مَنْ شَرَفَا

پرسنا نہ اسی محبت کے درجہ سے اس شخص کے گہر سے

الْعَلِيمُ الْمُحَقِّقُ النَّقَادُ

ذی علم محقق پرکھنے والا

الْأَمِيلُ لَخَطْمُ طَمَّ الْأَعْظَمُ

امید ور یا ہے بزرگ

الَّذِينَ اتَّفَقَ مَعَ الْأَيْمَانِ

اون لوگوں کو کہ پرہیزگاری کی ساتھ ایمان

كَيْسَ وَاللَّهِ فِيهِ مِنْ خَلْقِ

مہین ہے واللہ اس میں جو مخلوق

وَإِقَامُهُ مُحِبِّبٍ فِي الْفِكْرِ

اور قائم کرنا محبوب کا فکر میں

وَمَصِّمًا إِذَا سَرَى فِيكَ

اور مہر کرنے والا جبکہ درآورے تجھ میں

قِصَّةٌ دُونَهُ وَلَا تَطْمَعُ

کوئی قصہ تو اسے اور نہ میں طمع کرنا ہوتا

بِإِدَادِ النَّبِيِّ مُوَدَّتِلِفَا

در حالیکہ ساتھ محبت نبی کے خوگر بننے سے

بِفِرَاسَاتِ طَبْعِهِ الْوَقَادِ

ساتھ دانا بیون طبیعت اگر کہ بہت روشن

الْكَبِيرُ الْغَشْمُ الْأَعْلَمُ

بزرگ دانا



ای محمد بن یحییٰ بن کاتب

بیت مسطوران دراب

من محمد ویرخان بن یحییٰ

محمد ویرخان فراسدیرالدردزیرماهی

قال لی انظم صفای محبوبی

کامبکر که نظم صفات محبوب میرکے

سید المومنین و المصلین

وہ سردار است بود کما بود اور سردار بن و اہل

و رسول محمد محمود

اور رسول ہے سرا گیا تعریف کیا گیا

روح الحق مکلف کاف

بالدین کے کافی ہو نیرالی کفایت کرنی والی

منج المجد ولی اللہ

نجات دینے والا برگزیدہ دوست اللہ کا

الکثیر التذیرو الفتح

خوش خبری دینے والا اور نجات دہندہ

بلد التواریک اشرف کالک

شہر توریک بزرگ اقباس

خلف المصدق فی حقاہ و ماہ

خلفنا الصدق سے پیشتر آگیا اور کما

سین الانبیاء مطلوبی

سہ و اربابیا مطلوب میرکے

سید الخلق سید الکونین

سردار خلق کی کاسبہ سردار دونوں جہان کا

وشہید و شاہد مشہور

اور شاہد اور گواہ گواہی دیا کیسا

قدم المصدق فی متنفی شاہ

نشانہ نیک پیچھے آئندہ انشا دینے والا

احمد المصطفیٰ نبی اللہ

بر تعریف کرنی والا برگزیدہ نبی اللہ کا

السراج النیر والمصباح

چراغ ہے روشن میرا

حَاشِرُ عَاقِبِ صَفِيٍّ لِلَّهِ

جمع کرنیوالا پیچھے آنے والا برگزیدہ اللہ کا

نِعْمَةُ اللَّهِ تَاصِرُ مُنْصَوِّدٌ

نعمت اللہ کی مدد کرنیوالا مدد کی گئی

وَرَسُولٌ أَمْلَأَ خَلِيلٌ

اور رسول لڑائیوں کا جہاد کا اور تان

وَشَفِيعٌ مُشْفِعٌ وَمَكِينٌ

اور سفارش کرنیوالا سفارش قبول کیا گیا اور

قَسِيمٌ جَامِعٌ رَسُولُ اللَّهِ

تمام کرنیوالا جمع کرنے والا رسول اللہ کا

الْمُحِبُّ الْمَجَابُ ذُو الْعَرْشِ

قبول کرنے والا قبول کیے گئے صاحب عرش

وَالَّذِي يَدْعُوهُ اللَّهُ عَزْوَاقًا

وہ کلمہ اللہ کا دستہ مضبوط

هُوَ مَدِينٌ وَهُوَ مَدِينٌ

وہ کلمہ ہے اور وہ کلمہ ہے اور کلمہ ہے

طَيْبٌ طَاهِرٌ حَيٌّ لِلَّهِ

پاکیزہ پاک ہمہ از اللہ کا

رَحْمَةُ الْعَالَمِينَ حَقٌّ نَوَّارٌ

رحمت مسلمات کا سچ نور

وَنَصِيحٌ وَنَاصِرٌ وَوَكِيلٌ

اور ناصح اور نصیحت کرنیوالا نعمت رکھنا

وَكَيْسِرٌ مَكْرُمٌ وَمُؤْتَمِنٌ

اور بزرگ بزرگی کیا گیا حکم

خَاتِمُ الْأَنْبِيَاءِ خَلِيلُ اللَّهِ

تمام کرنے والا انبیوں کا دوست اللہ کے

الْحَفِيظُ الْعَفِيفُ وَالرَّحْمَةُ

مہربان معاف کرنے والا اور رحمت

مُحَمَّدٌ اللَّهُ شَافِعُ الْفُقَرَاءِ

حجت اللہ کی سفارش کرنیوالا پراستغنی

الْكَفِيلُ الشَّفِيعُ شَوْكِلٌ

کفالت کرنیوالا شفیق کرنیوالا توکل کرنیوالا

صَاحِبُ الشَّرْعِ وَاللَّوَاكِلِ  
وَبِرَاقٍ وَمَصَاحِبِ الْمَعَارِجِ

صاحب شریعت کا اور صاحب جنت کا اور صاحب معراج کا

كَاشِفُ الْكَرْبِ أَفْعَالُ الْيَسْرِ  
أَذِنُ خَيْرٍ وَعِزَّةُ الْعَمَلِ

دور کرنے والا کرب کا بلیو کرنے والا مسرت پران کا  
کان عیسیٰ کا اور عزت عرب کا

الْمُبِينُ الْمُؤَمِّلُ الْكَامِلُ  
رُوحُ الْقِسْطِ صَاحِبُ السُّلْطَانِ

روشن کرنے والا امیدوار کرنے والا کامل  
روح عدل کے صاحب امتیاز

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ  
رُوحُ الْقِسْطِ صَاحِبُ السُّلْطَانِ

اور باپ طاهر اور چھوٹا  
روح عدل کے صاحب امتیاز

مُنْذِرٌ رُدُّهُ مَكَانَهُ مَعْصُومٌ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

نہروں والا صاحب یتیم کا بچہ یا بچہ  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

الْمَطَاعُ الْمَطِيعُ سَعْدُ اللَّهِ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

اطاعت کیا گیا اطاعت کرنے والا نیکوئی کا  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

طَهْرٌ ذُو شَفَاعَةٍ طَسِ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

طہر صاحب شفاعت کا  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

اور باپ طاهر اور چھوٹا  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

صَاحِبُ الشَّرْعِ وَاللَّوَاكِلِ  
وَبِرَاقٍ وَمَصَاحِبِ الْمَعَارِجِ

صاحب شریعت کا اور صاحب جنت کا اور صاحب معراج کا

كَاشِفُ الْكَرْبِ أَفْعَالُ الْيَسْرِ  
أَذِنُ خَيْرٍ وَعِزَّةُ الْعَمَلِ

دور کرنے والا کرب کا بلیو کرنے والا مسرت پران کا  
کان عیسیٰ کا اور عزت عرب کا

الْمُبِينُ الْمُؤَمِّلُ الْكَامِلُ  
رُوحُ الْقِسْطِ صَاحِبُ السُّلْطَانِ

روشن کرنے والا امیدوار کرنے والا کامل  
روح عدل کے صاحب امتیاز

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ  
رُوحُ الْقِسْطِ صَاحِبُ السُّلْطَانِ

اور باپ طاهر اور چھوٹا  
روح عدل کے صاحب امتیاز

مُنْذِرٌ رُدُّهُ مَكَانَهُ مَعْصُومٌ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

نہروں والا صاحب یتیم کا بچہ یا بچہ  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

الْمَطَاعُ الْمَطِيعُ سَعْدُ اللَّهِ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

اطاعت کیا گیا اطاعت کرنے والا نیکوئی کا  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

طَهْرٌ ذُو شَفَاعَةٍ طَسِ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

طہر صاحب شفاعت کا  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ  
وَأَبُو طَاهِرٍ وَأَبْنَاهُ

اور باپ طاهر اور چھوٹا  
اور باپ طاهر اور چھوٹا

هُوَ صِدْقٌ مُّصَدِّقٌ

وہ بہترین صدیق ہے، سچا کر نیوالا سچ بولنے والا

هُوَ بَشِيرٌ مُّقَدِّمٌ فَاحِشٌ

وہ بشارت ہے مقدم کیا گیا کوئی والا

مُنْتَقَى بِالْعَمَلِ هَدَى قَمَدٌ

چنا ہوا چوبیسٹے والا بہترین ہدایت کیا گیا

ذِكْرُ اللَّهِ وَاصِلٌ مُّوَصَّلٌ

سُز ذکر اللہ کا پہونچنے والا پہونچایا گیا

هُوَ ذَوْقٌ لَا رَوْفٌ رَحِيمٌ

وہ صاحب قوت کا ہے مہربان رحم والا

صَاحِبُ السِّفِّ صَاحِبُ الْغَوْرِ

صاحب تلوار کا صاحب غور کا

هُوَ مَاجٍ مُّبْلَغٌ مُّخْتَارٌ

وہ مہانیا والا پہونچایا والا برگزیدہ ہے

هُوَ نَوَافِلٌ مَصْرُوحٌ حَسَنٌ

وہ فراہیں ہے صبح کر نیوالا نیکوون کا

وَمُصَفٍّ وَسَاقٍ سَاقٍ

اور پچھنے آئی والا اور آگے ہونیوالا چلائی والا

وَاجِرٌ وَمَصْلُوحٌ صَالِحٌ

اور صاحب اجر کا اور نیک کر دینوالا نیک

وَرِغَاتٌ مَّهِمِّنْ مَّهْدٌ

اور سنیادرس گواہ رہا ہونا

قَائِلُ الْغُرَجِيَّاتِ وَوَصُولٌ

کہنے والا روشنون کا حالیکہ دینوالا اور پہونچنے والا

هُوَ ذَوْعٌ وَغَيْرُهُ وَعَيْنٌ لَّهِم

وہ صاحب عزت کا ہے اور چشمہ نعت کا

صَاحِبُ الْحَوْضِ صَاحِبُ الْحَشْرِ

صاحب حوض کوثر کا صاحب مشر کا

وَهُوَ دَاعٍ مُّقَدِّسٌ جَبَّارٌ

اور وہ پکارنے والا پاک شکستہ ہند ہے

وَهُوَ غَيْثٌ مُّقْبِلٌ الْغُرَابِ

اور وہ باران ہے درگزر نیوالا غرقشون کا

الْعَلِيمُ الْبَنِي كَلِمَةُ اللَّهِ

صاحب علم خبر دین و دالہ کلام اللہ کا

صَاحِبُ الْعِجْرَاتِ ذُو فَضْلٍ

صاحب عجز و ن کا صاحب بزرگی کا

هَادٍ سَبِيلَ حَبِيبِ اللَّهِ

رہنما سب داریاں را ایدہ کا

أَجْوَدُ النَّاسِ سَيِّدُ الْعَالَمِ

سختی ترین آدمیوں کا سربراہان کا

صَلِّ رَفِيعَ عِلْمِهِ فَوْقَ حَسَنَاتِهِ

درود پہنچ ای رب بیکر اور او کے زیادہ حساب

فَإِذَا أَمَرَكَ إِلَى وَصْلٍ

پس جب کہم اور سکالطت میرے پہنچا

فَتَوَجَّهْتُ سَائِلُ الرَّحْمَنِ

سرمستوجہ ہوا میں اور غنائیکہ گنگنے والا بہترین آدم

تَحْتَ شَمْسِ الضُّحَى وَمَا فِيهَا

طرت کتاب شمس الضحی کے ادا ہوئے کہ جو آدین

وَهُوَ لَا يَمُرُّ ذَاكَ فَضْلُ اللَّهِ

اور وہ سب سے بڑا ہے یہ فضل اللہ کا

أَرْحَمُ النَّاسِ هُوَ وَعَلَيْهِ

بڑا مہربان آدمیوں کا اور وہاں پہل کا

وَقَبِيضُ السَّيِّئَاتِ خَيْرُ اللَّهِ

اور قبضہ برائیوں کا گروہ اللہ کا

أَحْسَنُ النَّاسِ صَاحِبُ الْحَنَانِ

خوبصورت آدمیوں کا صاحب مہربانیت کا

وَعَلَى إِلَهٍ مَعَ الْأَقْبَابِ

اور اوپر کمال آدمی کے ساتھ اسماں کے

لَمْ يَسْعَ عَنِ خِلَافِهِ كَلِمٌ

نہ کلمہ ایسی ہوئی مجھو خلاف او کے کلمہ کے

أَنْ يَقْنِىَ الْحُكَّاءُ وَالنَّسِيَّانَ

یہ کہ کلمہ کے مجھو خطا اور بھول سے

وَالَّذِي الْوُضِيَّةُ الْغَمَامُ

اور طوفان کتاب لاسے بقیہ کے کہ و شمس

فَالَّذِي تَخْتَبِتُ مِنْ هَذَيْنِ

پس مویٰ کو چھانٹنا بینہ ان دونوں کتابوں

مُسْتَعِجِنًا بَوَاهِبِ الْمُسْتَوَلِ

دو چاہنے والا ساتھ دینے والا راہ گئی ہر او کے

تَاظِمًا لِلْحِسَانِ مِنْهَا زَيْنِ

منظم کرنا اور اسے خوب دیکھنے اور غنیمت

سَاءَ لِرَافِعٍ ضَايِرَ عَالِهَ وَأَوَّلِ

مانگتے ہوئے رزقا ہو واسطے اس کا اور کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سائے نام . اللہ مہربان رحمہ والے کے

إِنْ خَيْرَ الْوَرَى رَسُولَ اللَّهِ

بیشک بہترین جہان کے رسول اللہ

وَقَسِيمًا أَوْ رُبْعَةً فِي النَّاسِ

اور خوبصورت اور میانہ قد و میانہ آہوین کے

إِنَّهُ كَانَ أَطْوَلَ الْمَرْبُوعِ

تحقیق وہ تھے دراز میانہ قد سے

حَسَنَ الْجَسَدِ وَهُوَ مُعْتَدِلٌ

خوب جسم اور معادل تھے

كَانَ كَالْغُصْنِ بَيْنَ غُصْنَيْنِ

تھے مانند شاخ کے دو میانہ دو شاخوں کو

كَانَ فُحْمًا مَحْمَدًا ذَا الْجَلَالِ

تھے بزرگ بزرگی کے گئے صاحب برتہ کے

لَا كَوِيلًا وَلَا قَصِيرًا نَاسِ

نہ لہنے اور نہ کوتاہ آویسون کے

أَقْصَرًا مِنْ مُشَدِّبٍ مَرْفُوعِ

کوتاہ زیادہ دراز سے بلند سے

خَلَقَهُ الْحَسَنُ فَيَدُهُ مُشْتَرِكٌ

خلقت حسن اوس میں شامل ہے

لَمْ تَعِبْ بِجَلَّةٍ مِنَ الْبَشَرِ

نہ عیب کر کیا اور کو کل آن سپا کے ذکر عیب

فَكَذَّاهُ لَعِبَهُ مِنْ صَعْلَةٍ

اور اسی طرح نہ عیب لکھا اور کوئی مکی سرخ لاغری

بَادِنَامَعَ تَمَاسِكِ الْبَدَنِ

تساوی سے بستی بدن

خَاتِمًا لِكَيْ لَا يَخِيرَ الْكُونُ

ختم تمام دنیا کے لئے کہ نہ کوئی

وَمِلَّةً مَشْرَبًا أَبْيَضُ

اور نمکین سرخی مارنا ہوا سفید رنگ

وَجْهَهُ مَرَكَّكَانَ حَسَنُ الْبَشَرِ

موندہ اوس شخص کا کہ تھا احسن البشر

كَانَ فِي وَجْهِهِ مِنَ الْبَشَرِ

تھی بیچ چہرہ اونکی کے گولا ہٹ

لَمْ يَكُنْ بِالْمَطْمَعِ الْوَجْهَ

نہ تھے بے مودت کے

كَانَ صَلَاتُ الْجَبِينِ فِي الْوُ

تھی راضی پیشانی کہ وسعت والی ہے

كَيْفَ تَنْزِي بِأَحْسَنِ الْفَضْلِ

کیونکر عیب لکھے فخر سے بزرگوں کی تہن

كَانَ خَيْرُ الْخَلَائِقِ الْمَكْنِي

تھے سب سے بہترین مخلوق مکنی

أَسْمًا كَانَ أَهْرَافِي اللَّوْنِ

گندم گون تھے روشن رنگین

أَلْوَنَ اللَّوْنِ لَوْ سَاوَى الْفَيْضِ

روشن رنگ نور او کا بہت منتشر

يَتَلَاوَلَا تَلَاوَلَا الْفَمِ

چمکتا تھا چمکتا تھا چاند کا

كَانَ تَدْوِيًّا مَعَ الْكُفُوفِ

تھی گولا ہٹ اوںکی ساتھ روشنی کے

لَا أَوْلَا بِالْمَكْنِيِّ الْوَجْهَ

اور نہ پھولے مودت کے

وَمَفَاضَ الْجَبِينِ بِالْطَّلَعِ

اور فراخ پیشانی سے روشنی کے

كَانَ أَجْلِي حَيَّيْنِ كَالْمُتَّقُوْنَ

تھے روشن پیشانی جیسے متقل کی ہوئی

كَانَ عِرْقِي يَدُّ لِقَضَبِ

نتی ایک رگ کہ بھری جاتی تھی وقت غصے

خَاتَمُ الرُّسُلِ سَيِّدُ الثَّقَلَيْنِ

خاتم رسولوں کے سردار جن وائیں کے

أَدْعَى الْعَيْنِ أَحْمَدُ الْمُرْسَلِ

سیاہ چشم احمد رسول

شَافِعُ النَّاسِ أَحْمَدُ الْمُخْتَارِ

شافع آدمیوں کے احمد برگزیدہ

يَكْمُلُ الْمُصْطَفَى أَمَامَ النَّوْمِ

سرمہ لگاتے حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی خواب

سَيِّدُ الرُّسُلِ تَامِرُ الْأَذْنَيْنِ

سردار رسولوں کے کامل کانوں کے

كَانَ عَرْنَدِيْهِ هَوَا كَقَفَا

تھے ناک اوپر کی وہ بلس

وَازَحَ الْحَوَاجِبِ الْمَفْضُولِ

اور دراز بار یک پر موہویں جد سے

بَيْنَ قَوْسِيْ حَوَاجِبِيْ لَيْلِيْ

درمیان دو کمانوں ابرو سے نیچے کے

أَشْكُلُ الْعَيْنِ أَجْمَلُ الْعِبَادِ

سفید بین سرخی آنکھیں اکملین سفید سرخی آنکھیں

قِيلَ أَيُّضًا بَوَّصِفَهُ شَهْلُ

کہا گیا ہے اس کے وصف میں کہ وہ شہل

أَكْمَلُ الْعَيْنِ أَهْدَبُ الْأَشْفَا

خلفی سرمہ آگین چشم تھی دراز و پر موہویں

كَانَ بِالْكَحْلِ أَمْرًا لِّقَوْمِ

تھی ساتھ سرمہ کے حکم کرنیوالے واسطے لوگوں کے

وَأَسِيلُ وَأَسْمَلُ الْخَدَّيْنِ

اور عظیم اور دراز ہموار رخسار دن کے

وَالَّذِيْ قِيْلَ الْمُنْقَدِرُ الْأَسْنَى

اور بار یک روشن نورانی



سَائِلُ لَكَ كَانَ أَقْنَى الْأَنْفِ

باریک ناک بلند ناک

كَانَ قُدُّهُ عَلَيْهِ يَحْسَبُهُ

تھا ایک نور او سپر کر گمان کرے او کو

سَيِّدُ النَّاسِ أَحْسَنُ الشَّقَاتَيْنِ

سردار آدمیوں کے غویز ہو کر تھے

رَيْقُهُ أَطِيبُ شِفَاءِ الدَّاءِ

آب دہن او کا خوشبودار پاکیزہ شفا بخا

سِرَاقُهُ يَشِيْعُ النَّصِيْعُ كَمَا

آب دہن او کا شکم سیر کرنا ہی شیر خوار کو بیا

صَقِيَّتُهُ أَطِيبُ مِنَ الْأَصْوَاتِ

آواز او کی خوشتر ہے کل آوازوں سے

أَحْمَدُ الْمُرْتَضَى سَجَايَا

احمد کہ خوب بین مروتین او کے

وَعَظِيمُ مَقْلَمِ الْأَسْنَانِ

او بحکم شکار دار دانتوں کے

صَلَّ رَيْقٌ عَلَيْهِ أَلْفَا أَلْفِ

ورد و بیج ای بارب او سپر اران ہزار

مَنْ سَرَاهُ أَشَمُّ يَنْسِبُهُ

جو رہے اس کو بد بینی نسبت کرے او کو

وَصَلِيحُ الْفَوَائِدِ الَّذِينَ

اور فراخ دہن کہ پوری کر شود آرازی

وَهُوَ أَحْلَى بَحْثِ مَحَلِّ الْمَاءِ

اور وہ بہت شیرین ہی اس معیت سی شیرین

كَانَ يَأْوِي الْغَيْلَ عِنْدَ ظَمَا

تھا سیراب کرتا پیاسے کو نزدیک پیاس کے

مَعَ قُصْعٍ بِأَبْلَغِ الْغَايَاتِ

ساتھ نصاحت کے باقیے الغایت

أَيْكُفُّ أَفْلَحُ شَتَايَا

روشن کشادہ بین اگلے دانت او کے

أَشْنَبُ النَّخْرِ أَرْوَقُ الْمَعَانِ

روشن دانت خوش آیند و جلیک کے

ہر عی عند الشک المبرور

دیکھا جاتا تھا نزدیک کلام نیک کے

كَانَ خَيْرُ الْوَرَىٰ عِظِيمُ الْوَرَىٰ

تھے بہترین مردان بزرگ سے

كَانَ ذَاوُفْرَةٍ وَوَلَّتْ

تھے صاحب وزفرہ کے اور صاحب کے

أَسْوَدَ الشَّعْرِ لَيْسَ بِالسَّيْطِ

سیاہ بالوں کے نہ تھے سیدھے بال

فَرَّقَ الشَّعْرَ كَمَا الْفَرَقَا

ٹانگ نکالتے بالوں میں جبکہ جدا ہو جاتے

جَاوَزَ الشَّعْرَ شَحْمَةً الْأَدْنَىٰ

بڑھ جاتے تھے بال نرمہ گوشہ تاک

يَبْلُغُ الشَّعْرَ نِصْفَ الْأَدْنَىٰ

پہنچتے تھے بال نصف کانوں تک

حَسَنَ السَّيْطَيْنِ وَالْوَارِثِ

خوب موچوں کے اور زیادہ موچوں کے

مِنْ ثَنَاءِ خَارِجًا كَالنَّوْرِ

دانتوں اور نکلے سے نکلتا ہوا مثل نور کے

لَا قَصِيرَ إِلَّا الذَّقْنُ كَبَعْضِ النَّاسِ

نہ کوتاہ ٹھوڑھی مانند بعض آدمیوں کے

رَجُلٌ شَعْرُ عَظِيمٍ حَبَّتْ

خمسہ در بال عظیم جم

لَيْسَ بِالْجَدِّ لَيْسَ بِالْقَطِطِ

نہ تھے گھونگھڑ والے بال نہ تھے پریچ بال

أَوَّلَ شَعْرٍ أَخْرَفَ قَا

اول عہد میں پھر اخیر زمانہ میں ٹانگ کالی

كَمَا طَالَ وَفَرَّةٌ بِالزَّيْنِ

جب کہ بڑھ جاتے انبود ہو کر ساتھ زین کے

يَضْرِبُ الْمَنَكِبَيْنِ بِالزَّيْنِ

مارتے تھے کندہ ہونگھڑا تہ زینیت کے

وَأَقْصَى الشَّوَارِبِ الْكَاسِمَةِ

اور کمر سے موجود ہونگھڑا شہر جمع کرنا والا



بِحَبِيبَةِ الْمُصْطَفَى شِفَاءَ الْآلَاءِ  
 واہی حضرت مصطفیٰ کی شفا دین کی تھی  
 كَانَ فِيهَا وَرَاسُهُ الْأَعْلَى  
 تھے اوسین اور اوسکے سر بند میں  
 إِنَّمَا شَيْبُهُ لِعَنْفَقَةٍ  
 سو اسے اس کے منہ کی سفیدی اور کبھی پھینک  
 كَانَ قُرَاسِهِ وَفِي مَدْعِيهِ  
 تھی اور اس کے سر میں اور اوسکی کٹیوں میں  
 لَمْ يُخْضَبْ وَذَا الصَّحِيحِ وَقِيلَ  
 نہیں خناب کیا اور صحیح اور کہا گیا  
 كَانَ يَهْتَدُ كَثْرَةُ التَّهْنِ  
 تھی عادت ڈالنے زیادتی روغن گانوں کے  
 نَاقِفَ الْأَبْطِ كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ  
 اور کٹینوا سے خیر کے تھے بہترین مخلوق کے  
 كَانَ مَزِيلًا تَبَّ إِلَيْهِ السَّيِّئَةُ  
 تھے دھبہ لگی سے نافرمان  
 تھے دھبہ لگی سے نافرمان

قَمَرَةُ الصَّدْرِ كَثَّةٌ سَوْدَاءُ  
 بھریت تھی سینے کو گھٹان سیاہ تھی  
 خَوْ عَشْرِينَ شَعْرَةً بَيَضًا  
 قریب بیس بال کے سفید  
 ذِي الشُّعَيْرَاتِ سَفَلِ التَّمِيمِ  
 یہ غنققہ جو بڑے بال میں نیچے لپکے  
 مَرَّقَابِلُ الْبَيَاضِ صَلَّ عَلَيْهِ  
 سوڑی سفیدی درود و تسبیح اور پڑھ  
 خَضَبَ الْمُصْطَفَى وَفِيهِ أَكْثَلُ  
 کہ خناب کیا حضرت مصطفیٰ نے اور اوسین کلام  
 وَحِبُّ الْعُطُورِ لَا التَّهْنِ  
 اور دوست کہتے خوشبو کو نہ زینت کو  
 مَسْتَعِينًا بِنُورِ الْأَوْحَلِ  
 دور کر نیوالے موی مار کو ساتھ نور کو یا ساتھ  
 خَطُّ شَعْرَةٍ مَنْ رَأَى سَرَّهُ  
 لکیر بالوں کی میں جنہ دیکھا اور کو خوش کیا اور کو

عُنُقُهُ جِيدٌ مِّمَّنْ سَاطِعٌ  
 گردن او کی گردن تصویر طالع کی چکنے کی  
 مِنْهُ الْمُتَلَقَاتُ مَنفُضَةٌ  
 وہ شخص کہ سنانے اور کے ملکات پر گندہ ہو  
 نَاعِضُ الْبَطْنِ سَيِّدُ الْكُوَيْ  
 سردار و دونوں جہاں  
 وَلَهُ اخْتَامُ الْأَعْرَی  
 اور او کی مہر و نبوت تھی روشن و کلماتی دیتی  
 نَشَرَتْ فِيهِ بَضْعَةً حُمْرَاءَ  
 اور بھرا تھا اس جگہ پر کہ گوشت سرخ  
 يَشِبُّهُ الْجِسْمُ فِي الصَّفَا وَاللَّوْنِ  
 شبیہ جسم کے صفائی اور رنگ میں  
 خَاتَمُ آيَةٍ مِنْ الْآيَاتِ  
 مہر و نبوت کہ آیت تھی آیات سے  
 خَاتَمُ أَخِيْلٍ مَعَ الْمَعَانِ  
 مہر و نبوت خال دار سنانے چمک کے

فِي صَفَاءٍ كَفَضَّةٍ لَا مَعَ  
 صفائی میں مانند چاندی روشن کے  
 ظَهَرَ كَالسَّبِيكِ الْفَضَّةِ  
 پیشہ او کی مانند گداختہ چاندی کی تھی  
 مَسْكِبَاهُ الْبُعِيَّةُ فِيهَا بَيْنٌ  
 دو نون شانے او کے دوری تھی میان او کے  
 يَأْتِيكَ تَفِيكٌ جَانِبِ الْيُسْرِ  
 درمیان دو نون شانوں او کی کو آہن جا  
 مِثْلُ مَجْمَعٍ وَبَيْضَةٍ بَيْضَاءَ  
 مانند مٹھی کے اور انڈے کے سفید  
 يَتَلَاوَعُ أَعْيَانِي الْكُونِ  
 چکنے تھے او پر بنے خلق کے  
 تَشْرُكُ عَلَيْهِ جَمْعَاتِ  
 چند بال او سپر جمع تھے  
 قِيلَ سَطْرًا فِيهِ مَكُونُ  
 کہا گیا کہ دو طرح میں او میں کمی نہیں

أَوَّلُ السَّطْرِ كَانَ فِيهِ اللَّهُ

پہلے سطر تھا اور سین اللہ  
ذاتِ وجہ ای احمد المبرور

یہ لفظ متروکہ ہوئے احمد نیک

أَحْمَدُ مَفْتَمُ الْفِرَادِيسِ

حضرت احمد علیہ السلام کبھی مہبتوں کے

كَانَ عِبَلُ الدَّرَاعِ وَالْعَقْدَةِ

سب پر گزشت ہاتھ اور بازوؤں کے

الْيَدِ كَفُهُ شَفِيعُ الْحَشَرِ

بہت نرم تھی ہتھیلی اور شفیع الحشر کے

رَحْبَ الرَّاحَتَيْنِ يَأْكُلُ وَصَا

تھے فراخ ہتھیلیوں کے اوصاف میں

أَشْعَرُ الْمَكْبِئِينَ وَالسَّاعِدِ

تھے پر مو موئے مہبتوں اور بازو کے

يَسْبُطُ الْقَمِيمَ سَيِّدُ الْأَفَاقِ

سید ہی زلی ہاتھ اور ساق کی تھی سرور جانوں

وَحَدَّ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا فَاءَ

ایک ہے وہ نہیں شریک و کا اور لا تھا اس کا

حَيْثُ كُنْتَ فَإِنَّكَ مُنْصَوِّدٌ

جہاں کہیں ہے تو پس تحقیق و فتمند ہے

ضَحْمُ الْكَنْدِ وَالْكَرَادِيسِ

جاری پیران شانہ و پشت اور مہبتوں و ہاتھوں کے

وَكَيْسُ الْبَيْدِ وَالْكَفَّائِ

اور فراخ ہاتھوں کے اور ہتھیلیوں کے

أَيُّدُ أَطِيبُ يَفْقَحُ النُّشْرِ

بہت خشک بہت خوب براگندہ کرتی خشک کو

وَدَقِيقًا وَسَائِلُ الْأَطْرَافِ

اور باریک اور دراز انگلیوں کے

وَالَّذِي رَأَى عَيْنَ أَحْمَدَ الْحَاكِمِ

اور جو ہاتھوں کے حضرت احمد حکم نیر الوفا کے

لَا قَصِيرٌ وَلَا طَوِيلٌ لِسَاقِ

نہ کوتاہ نہ پٹلی کے اور نہ لمبی پٹلی کے

وَالِ الطُّولِ سَاقَهُ اقْرَبَ  
 اور طرف درازی کے ساق اونکی قریب تھے  
 اِنَّهٗ كَانَ اَحْسَنَ الْبَشَرِ  
 بیشک وہ تھے خوبصورت آدمیوں کے  
 كَانَ عَقِبَا الرَّسُولِ مِنْهُمَا سَيِّدٌ  
 عقبین اثریان رسول مدظلہ علیہ وسلم کی گشت  
 وَهُوَ خَمَصَانِ الْاُخْمِ صَيِّبٌ  
 اور وہ خالی تلوون کے اور ہموار  
 يَتَنَوَّلُ الْمَاءَ عَنْهُمَا الْقَدَمَيْنِ  
 روانہ ہو جاتا پانی اون دونوں قدموں سے  
 زَالَ قَلْعًا بِقَوَّةٍ اِذَا زَالَ  
 چلتے برکنڈہ قدم ساتھ تھوٹے جبکہ چلتے  
 كَانَ هُوَ الَّذِي هَابَ اَدَمُ  
 تھے نرم و تیز رفتار جب چلتے  
 وَهُوَ مِثْلِي كَانَمَا يَخْطُ  
 اور وہ چلتے تھے گویا کہ نیچے اور تہمین

كَانَ فِيهَا جَمُوشَةٌ تَحْبِبُ  
 تھے اوس میں ایک بارکی خوش آتے  
 قَدْ مَا وَهُوَ شَلَفَ النَّشْرِ  
 از روی قدم کے اور وہ شفا کرنا اور اللہ تعالیٰ  
 شَتْرُكَ قَدْ مَعَ الْقَدَمَيْنِ  
 پر گشت پھیلے اونکی ساتھ قدموں کے  
 قَدْ مَا فِيهِ اِلَاعْتَدَالٌ صَحِيحٌ  
 از روی قدم اس بیان میں اعتدال صحیح ہے  
 طَالَ سَبَابَةُ مِنَ الْجِلْدَيْنِ  
 لمبے تھے سبایہ دونوں پیروں کے  
 كَانَ يَخْطُو تَكْفًا لِزَوَالِ  
 تھے قدم رکھتے برابر وقت چلنے کے  
 وَذَرِيعُ الْاَخْطَى اِذَا يَمْضِي  
 اور سہراغ قدم جب کہ چلتے  
 مَرَبَعٌ لَا يَسْفِلُ الْمَخْطُ  
 اوپر سے طرف نیچلی نہر و گاہ کے

وَسَوَّقُ الصَّحَابِ قَلَامَةً

اور چھلے ہمراہ کر آگے اپنے

كَانَ خَيْرَ الْوَرَايِ نَبِيُّ اللَّهِ

تھے بہترین آدمیوں کے نبی اللہ کے

خَافِضُ لَطْفِ أَطْوَلِ نَظَارِ

نیچے رکھنے والے آنکھ کے طویل نظروں کے

كَأَيُّ عَنِّ مِيمَةٍ وَشِمَالِ

نہیں دیکھتے داسے اپنے اور باتیں

وَإِذَا كَانَ خَوْفُ الْتَفَتَا

اور جب تھے کسی طرف موندہ پھر کر نکال کر

ذَاتُهُ لِلْوَرَى الْمُحَافِظَةُ

ذات افکمی واسطے آدمیوں کے محافظت

غَضَّ عِنْدَ الْفَرَاخِ طَرَفِيَّةِ

بند کرتے نزدیک خشی اپنی کے دو طرفہ

بَوَلُّهُ طَيِّبٌ مَعَ الْغَارِطِ

پیشاب اچکا پاک خوشبودار تھانے پانہ کے

كَانُوا أَصْحَابَهُ وَخِدْلَامَهُ

کہ تھے اصحاب و کنے اور خادمین اور کنے

بَادِيًا بِالسَّلَامِ مَنْ لَقَاهُ

ابتدا کر نوا رسا سلام کے او کو کہ ملائی گئی

جَانِبِ الْأَرْضِ لَا السَّمَاءِ الدَّارِ

طرف زمین کے نہ طرف آسمان پھر نوا کر

لَمْ يَكُنْ لَا خِطَا كَمِثْلِ رِجَالِ

نہ تھے کن انہیوں دیکھنے والے مثل آدمیوں کو

فَالْتِفَاتِ الْجَمِيعِ ذَا كَيْتَا

پس تمام موندہ پھر کر دیکھتے یہ ثابت ہوا

جَلُّ نَظَرُهُ أَمَّا حَظُّهُ

بہت نظر اور کنے گوشہ چشم سے دیکھنا تھا

وَيَسْأَلُ خَلْفَهُ كَبِيرُ يَدَيْهِ

اور دیکھتے پیچھے اپنے ہاتھ سامنے اپنے کے

تَبْلُغُ الْأَرْضِ بَيْتًا أَوْ غَا

نکل جاتے او سکوزمین بجائیکہ وہ زمین گری زمین

دَمَهُ حَافِظًا مِنَ الْأَسْقَامِ

خون آپ کا محافظ تھا بیماریوں سے

عَرَا الْجَبِيحَ أَعْطَرَ لَفَاحَ

عرق جسم کا بہت مسطر تھا خوشبودار گندہ کیونکہ

قِيلَ الْوَرْدُ أَطْيَبُ الْوَرَقِ

کہا گیا ہے کہ پھول گلاب پاکیزہ پنکھری

سِرْجَةُ أَطْيَبُ مِنَ الْعَنْبَرِ

برآب کی بہت خوشبودار تھی غیر سے

صَلِّ يَا رَبِّ دَائِمًا أَبَدًا

درود سبح ای پروردگار ہرے ہمیشہ ہمیش

وَعَلَى إِلَهٍ وَأَصْحَابِهِ

اور اوپر آل اور اصحاب اذکی کے

وَأَدْنَى عَلَى الْحَبِيبَةِ

اور ہمیشہ کہ مجھ کو اور دوستی اذکی کے

أَتَنِي مِنْ لَدُنْكَ عَافِيَةً

دے مجھ کو اپنے پاس سے عافیت

إِنَّ هَذَا أَجْمَلُ الْجَمَامِ

تحقیق یہ آزمایا ہوا سنگے لگانے والا ہے

فَوْقَ مِسْكِ وَعَنْبَرٍ فَوَاحِ

زیادہ مشک اور عنبر خوشبودار سے

رَأَيْتُكَ مُنْشَأً مِنَ الْعَرَفِ

خوشنما پیدا کیا گیا ہے اوس عرق سے

وَمِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ الْأَعْطَرِ

اور مشک تیسرے خوشبودار سے

مَعَ سَلَامٍ عَلَى الرَّسُولِ هُدًى

ساتھ سلام کے اور رسول کے حالیکہ ہدایت

هُمْ مَجْهُومُ الْهُدَى وَأَجْنَابُ

وہ تارے ہدایت کے ہیں اور ان کی دوستوں

وَأَجْعَلِ الْخَيْرَ فِي أَحَبَّتِهِ

اور کہ خیر پنج دوستوں اذکی کے

بِكُلِّ مَرَامٍ كَافِيَةٍ

کہ واسطے تمام مطلبوں کے کافی ہے



لَجْمِيعِ الدَّامِ كَافِيَةً

کہ واسطے تمام مظلوموں کے کافی ہے

قَاضِيًا مِّنْ لَّدَيْكَ حَاجَاتِي

اور تمھاری رو کر خواہاں ہوں اپنے پاس جاتیں میری

مَوْثِقَاتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

ملکات گناہوں کے اور نیکیوں کے

عَبْدَكَ الشُّعْرُ مَرَّةً بِالنَّارِ

اپنے بہ بندے کو مذاب آگ سے

اَتْنِي مِنْ لَّدُنْكَ عَافِيَةً

دے مجھ کو اپنے پاس سے عافیت

وَتَقْبَلْ بِهٖ مُنَاجَاتِي

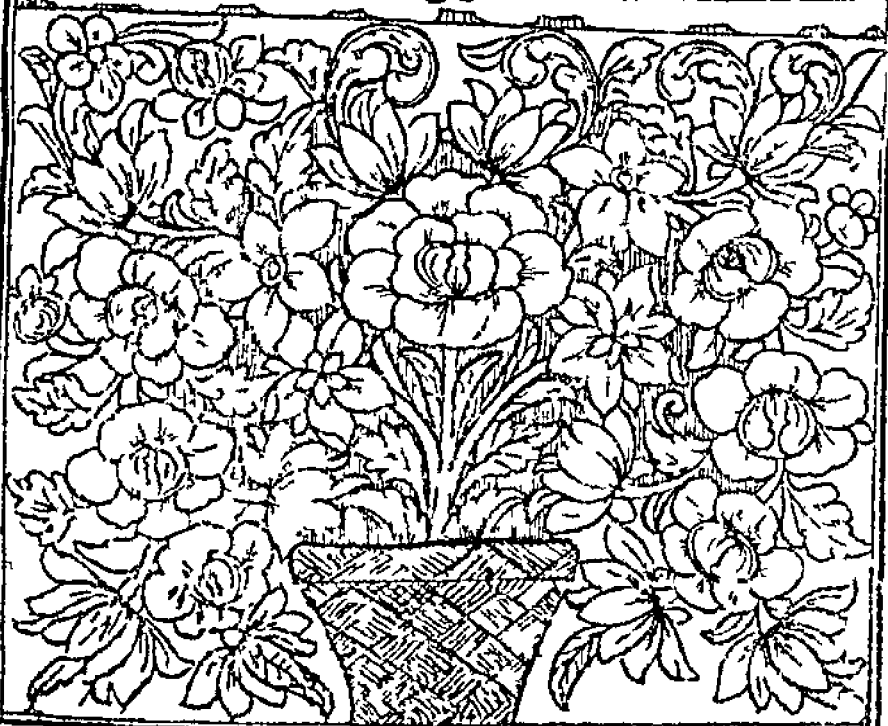
اور قبول کر بے غلطی اور کے مناجات میری

وَأَعْفُ عَنِّي الْخَطَاةَ الْعَظِيمَاتِ

اور معاف کر مجھ سے خطا اور بڑی العیانی

رَبِّ اَعْتَقْ بِأَحْمَدِ الْخِتَارِ

ایسا میرے آزاد کرے بے غلطی اور ختم کرے



بفضل خان محمد جو حراتی بہ کا سرا

در زمان فرخی تو امان و اوان سینت آفران

تصاویر مصونی شبیه نمون شمار

چند غزل مشنوی در سراپای لطافت خود

آنحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم از

صحیح و منقح تمام و تہذیب ترتیب مالا کلام در

طبع در کتبخانه امپراتوریه در پکن

بسم الله الرحمن الرحيم

دران فرصت که بودی بود نابود  
 ز نور خویش نوری جلوه گر ساخت  
 چنین ظاهر کند عارف که آن نور  
 رخسار رخشان چو ماه چاره بود  
 نهی زمان روی گنم گون و روشن  
 چنین دلکشای او کشاده  
 کمان ابرویش بود کشته  
 و ابرو بسیر آورده نزدیک

خدا بود و خدا بود و خدا بود  
 بران شمع محبت پر توانداخت  
 محبت محبت محبت گشت منظور  
 بخوبی آفتابش خاک ره بود  
 مخالفت زازدی آتش بخت من  
 نشان از صفی رخورشید داده  
 کمان ابرو کسی چون او ندیده  
 دراز و دلکش و مشکین و باریک

رگی بودش میان هر دو ابروی  
 سواد چشم مستش بود طوسه  
 بیاض چشم آن سرو گل اندام  
 بکج چشم دیدے جانب کس  
 فرو میداشت چشم ناز نیش  
 نظر بر آسمان هر که کشاوه  
 سومی خدام دولت انتابش  
 بزرگان دراز سرمه آلود  
 بلندی داشت اندر عظم بینه  
 سر بین بلندی داشت انسان  
 نه همچون غنچه تنگی دروین داشت  
 گهر کم سفتی آن لعل گه بار  
 لبش پر بود اما پرشکر بود  
 بهر چیز بخت یکد چو مردم  
 چو گل خندی آن سرمه فرواز  
 سخن سنجیده و آهسته گفته

که ظاهر میشد اندر تنزی اوی  
 مدا مش سرمه کردی خاک بوی  
 همی دادی خبر از درو بادام  
 که بودی گوشه چشمی از و بس  
 نظر می بود اکثر بر زمینش  
 زمانه نیک گویند ایتاوه  
 نظر بودے تمام اندر خطابش  
 بر آورده ز جان اهل دل دود  
 چه بینے اوج حسن و ناز بینے  
 که بوده رسته حشش منایان  
 وے بھر دین تنگان سخن داشت  
 ولی بود اندک و سفیش بسیار  
 ز گفتارش جهانی پر گهر بود  
 محل خنده فرمودی تبسم  
 چنان که خنده او ناید آواز  
 بخوبی گوهر سیاب سفتی

ز دندانهاش جگر در جگر بود  
 برزگے در سر او بود چندان  
 خجل نقاش چین تران نامی گردن  
 زهی گردن که شاهان اقالیم  
 برایش بود موتا زمره گوشش  
 گسی یکسو شدی آن موی مشکین  
 وجودش آفتابی بود روشن  
 در او ش سایه زان روایز و پاک  
 نه لاغر بود اندامش لغز به  
 میان این و آن لطف تن او  
 تعالی اندیشه پاکینه ایدام  
 چو سیم صفت پاکینه گوهر  
 ز موی هم چون عنبر زنی کم و کاست  
 کشیده آن الف از نامی تانان  
 مگو بودیش مو بردوش و بازو  
 بلند میهای صدفش گرچه بود است

ولیکن اندک از هم دور تر بود  
 که بوده سر فراز سر بلند ان  
 که نوان آتچنان تصویر کردن  
 همه دارند سر و رطوق تسلیم  
 رسید گرشیده ی تا سر دوش  
 گمی مغز که هم چون نافه چین  
 بناید سایه از غورشید حبتن  
 که بود افسوس و حیف آن سایه برک  
 همه صامت ز نور ماه و خور به  
 همی ظاهر شد از پیراهن او  
 که پیشش خاک بودی نقره خام  
 شکم با سینه اش بودی برابر  
 خطی بر سینه بودش چون الف راست  
 در آن پیداهم از قاف تا قاف  
 زویدگر چه از برگ سمن مو  
 ولی موی که از وی نافه سود است

برزگی در سر بهر استخوان داشت  
 بزرگی اندکی در ساعدش بود  
 گفت دستش کشاده بود و ساده  
 گفت آن دست خود چون نازنین بود  
 اگر گفت باز کردی ریخته آب  
 چو بالاداشت دست از ماسوی الله  
 در از انگشت او مثل مسلم بود  
 چنان باین سر بریده بالیده آن دست  
 میان هر دو شانه داشت خاتم  
 چه نیکو گفت عبد الله مشهور  
 بنیت را تویی آن نامه درشت  
 سسی سرور و آتش معتدل بود  
 همه بالا بلند آن همه راه  
 برین سان بر همه بودن سرافراز  
 بجز جانب توجه نمی نمود  
 بجز سوزنی آن سر نیل درگاه

برزگی بر بزرگان جهان داشت  
 ولیکن در نظر بسیار خوش بود  
 چنین دستی بود دست کشاده  
 چو برگ تازه گل بی نقش حلیم بود  
 که غایبان میشدی چون وز نایاب  
 بخوبی گوئی برو از پنجه ماه  
 الف سان در همه عالم علم بود  
 که بالیدی ز دیدن صاحب پیش  
 بان خاتم همه او را مسلم  
 درین معنی که گورش باد پر نور  
 که از تعلیم دارد مهر و رشت  
 الف سان در میان جان دل بود  
 به پیش قامتش بودند کوتاه  
 نباشد در حقیقت غیر اعجاز  
 چو ز گس چشم و سر و پیش بود  
 باستبحال می فرمود طی راه

بر رفتن آن چنان بودی نمایان  
 به چنین باشد رسول حق تعالی  
 کف دست و کف پا داشت فرید  
 بیایکی هم چون نور چشم مردم  
 کف پایش بفرشت آسمان ساعی  
 قدر مایش کرد و گردون سرازشت  
 زمین که مقدم او یافت اعزاز  
 کف پایش مجوف بود چندان  
 چو اقلیم سخن را شد مساحت  
 فروزان رخ چو ماه و آفتابش  
 ز لطف حق مصور گشته جانی  
 کثیر التحبیه بود آن جوهر نبرد  
 مگر بسیار بودش غنبر تر  
 یکی گوید که طولش بود یک مشت  
 بعضی فقره بود انگشت نیش  
 نخست اندر پایان محسند

که از بالا ہی آمد سپایان  
 که آمد حلق را او زینت بالان  
 با مویاری و لطف از یکدگر به  
 به نرمی و لطافت به تر قاتم  
 ز روی گل نکوتر پشت آن پای  
 شنیدم گوشت اندک بر عقب داشت  
 نشد هیچ از یکی پایش سرازاد  
 که نقش پانودی خوب خندان  
 ره بود او از همه گوی قضاوت  
 عرق خوشتر از مشک گلایش  
 فدای هر سر مویش جهان من  
 ولی از هر طرف اصلاح می کرد  
 که از غنبر بود بسیار بهر  
 یکی گوید که یک مشت و دو انگشت  
 رخم کرده سه سطر اندر انگشتش  
 رسول اندر میان بر دو آمد

بخوان هر دم باین شکل و شمای

و رو بوی نهایت از ته دل

# ایمان شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حلیه مبارک تحفه رسولیه

بار خدای تو بکن یاریم  
تظم کنیم حلیه محبوب تو  
از کرم خویش بآخسر رسان

رحم کن و ناک بسکساریم  
از دو جهان طالب مطلوب تو  
چاشنه از خوان قبولت چشان

شروع حلیه مبارک حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله

رنگ بنی سدرخ سفید آمده  
گشته ملاحظت بعباحت قرین  
راس سبلاش بزرگ و عظیم  
موتی سداوند فرد و هشته تر  
جد و رجل بودند سبلا و قوطط

جاسے یکے ضد و ویت آمده  
مع این هر دو شد آن شاه دین  
محتسب اسرار خدای کریم  
نے کہ شد بهم آغشته تر  
خیر امور آمد دامن و وسط



شعر سحر آن سر ارباب هوش  
داشتن موی سر از سنت است  
بود کثاوه ز کرم روسته او  
بود گس بر سر و او ابرویش  
موتی و او ابرویش ز سنبل متعین  
سبب الف یعنی که بین پل  
چشم بزرگش که چون گرس نمود  
مردم آن مردم چشم جهان  
گوهر و نداشت چو دندان سین  
لاله رخساره آن رهنمون  
موتی محاسن بجم و ته به  
هست خلاف علما در خضاب  
امر خضابست محقق از و  
موتی سپیدش بس و کجیه اش  
زلف مبارک که سپید بود  
زلف چو شب رخت چو روز مبارک

این شعر در کتاب...

گاه بدوش و گوی بودی بگوش  
حلق و دوباره ز بنی ثنابت است  
چنین مکتب دیده برابر وی او  
گاه خضاب پر شدی آن رگ ویش  
لعل لبش حن ز زنان بر عقیق  
قول الذیعنی که گفتش سپید  
مکتب از سر مره مازا رخ بود  
بود ثنابت سیه و در شان  
موتی شکافت و اسرارین  
بود برابر نه برون و برون  
دست و قد و قد و قد و قد  
چشم غفیر اند و بدش بهاب  
زین شبش سنت بنو بگو  
بست نه بالانه کم از شبش و شش  
معنی این آیت و الیسل بود  
از رفه که شد جمع لیل و منهار

گردن او گردن و مبه شال  
 محض نبوت ته گردن مکیں  
 بود یکے غنچه ز دل خاسته  
 هست روایت و گرای ذوالکمال  
 رستم بر آن بود خدا واحد است  
 روی بکن هر طرف و هر کجا  
 پشت که ان پشتی وین ساخته  
 مفصل او خشم و عریض الصدر  
 ساعد سیمیش طب فرکان  
 کان رسول الله طویل الیدین  
 سر دوز کافوره کف دست او  
 سینہ و اشکم که برابر بدن  
 هیچ نه موبود بدن بود صاف  
 در موی باز و کتف ساق او  
 هست روایات عمیم و صحیح  
 در موی خانه که همان بد ز خلق

لطف و صفای پیش برون بقال  
 در و کتف ماکل ایسر بین  
 باهمه موی سیه آراسته  
 بیضه حمام بد و رنگ آلی  
 نیست و گرس که در و راضد است  
 خاطر تست اسه شش متصورا  
 صاف تر از نقره بگدخته  
 مادر من باد شد ابا پدر  
 معتدل اعضاے تماشع ان  
 راحته او سع من خافقین  
 خاتم طائی بسجایست او  
 هر دو یکے تحت قائم شد  
 جز خط از سینه او تابانست  
 نیز اعلی صدر شای افو  
 نقل نمودم از مدارج صریح  
 نور صریح آمده از قص و خلق

ساق که باریک لطیفش بده  
پاشنه اش صاف چو بلور بود  
در ره عقبش پاش که می سوده است  
پاشی در بالاش بے بود صاف  
پیشروی ای دوست بسع رضا  
پشت ز بوهش رویت چنین  
خضر با از دگر انگشت پاش  
جابرین سمره چنین گفته است  
آنکه چنین شتر است ای خلیل  
محض خطا هست غلط نادوست  
ابن حجر کان ثقة است متین  
نام قدش سه و باغ خدای  
مجزو اش بود که در وسط جمع  
سایه نمودش بر زمین ای فلان  
بود بر قمارے نبی تیز رو  
چون بره اندر شدے آن امان

تخل قدش استنه آمده  
زان همه گهاش عیان می نمود  
زان جبتش گوشت کم بوده است  
پارگی و نینر نمودش شکاف  
که نه خمص بود کف هر دو پا  
لیک روایت دگر آمیتین  
بود طویل و بدرازے گراے  
گردن شکریک از دل مارفته است  
کایتع سبابه دستش طویل  
نیت روایت نه قوی و نه است  
گفته چنین است مواهب بین  
فاخته ام من دل و جام قدای  
از همه بالا نمودے چو شیخ  
سایه ندید است کس از روح جان  
تیز روے نے که رساند بدو  
خود پس اصحاب پیشش وان

گفتی که خالی بکنیدم ز پس  
عرق تنش طیب تر از مشک چین  
غایت و خون بول نبی طاهر است  
در شب تا یک یک از آوده در  
شام و لبش صبح شد و پاک شد  
آنکه چنین فضله او نادر است  
سین شریفش چو شده سج تمام  
واعی حق نبود بحق خوانده رفت  
باد برو تا دم روز و تیمام  
صورت لبش که شد خط ما  
دفع روایات صحیح ای مسلم  
در طلبش شام و سحر تا فتم  
جایی که این طایفه مبارک بود  
در همه جایی است موثر تمام

در پس من مهت فلک چند کس  
فضله و گرامی بزمین حکم بین  
گفت چنین آنکه بدین ماهر است  
بول نبی ناسته اشام کرد  
جمله تنش صاف عطر ناک شد  
ذات مبارک چه بود بر رست  
بکاک صفت کرد بخت حرام  
از پس خود دین خدا ماند رفت  
از من و از جمله صلوة و سلام  
کرده اش نظم الف تائیا  
در تمام آمد نه از ان بیش کم  
نعمت عطا است که من یافتم  
از همه آفات امانش شود  
طایفه شریفش که علیه السلام

سبب نظم طایفه شریف مع نام ناطم  
بار خدا یا بطفیسل بتول  
ساز مشرف بحال رسول

دور بیند از دست حیریم بکن  
کار کنان حسب شریعت بهار  
هر که بین حلیه گیاره نظم  
خاصه که آن معدن حلم و حیا  
باعث این نظم معلی شد او  
طالب علم است در محل تیر هم  
نظم شد است این گوهر نقل شمع  
نافع نم این از سر صدق و یقین  
مولد او مسکن او در قصور

سرفت خویش لغیب بزم بکن  
جان ز ششم تمهره اینست آن بر کار  
از کرم خویش بسویش  
نام گرامیش بود مصطفی  
و ده که باین حلیه محلی شد او  
زین تو مکرم کنش اسب ذوالکرم  
در سن الف و صد و بیست و یک  
هست غلام ملک محی دین  
عمره ابدالی متفصح

## حلیه مبارک از تصنیفات کلامی

بسم الله الرحمن الرحیم

لکه ای خامه حمد و ثنا خدا  
و ده بی خالق آسمان زمین  
و ده بی مالک ملک هر دو سر

که بی و ده شهنشاه ملک تقابین  
خداوند کرسی و عرش برین  
اوسی کو بقایای فری ہی خد

جس چاہی اک دم میں وہی سرور  
گدا کو جو چاہے کرے بادشا  
کلاہ کیا فی وہاں شمشہی  
کرے شاہ کو دم کی دم سن گدا



نباب محجر کو اوسنے کیا  
خدا کی طرف سی وہ مختارین  
رسو کون کا سر و قدر و باو شا  
وہی دین و دنیا کی سر و زمین  
خدا اذکی تعریف جب خود کرے  
کلامی کی کیا تاب جو کر سکے  
ارے پتے ہی یہ حکم خدا  
پڑھو تم شب و روز صلے علیا  
نہ ہو او نہ در و د و سلام  
اور سب آل و اصحاب پر بھی مدام

مدح نواب مستطاب فلک جناب سمن الدولہ وزیر  
الملک اب محمد علی صاحب صولت جنگ و اہل الم

کہوں مدح نواب عالی جناب  
اندرانی بیہ او سکویا ہی غیر  
جہان جو دے جسے ہی کامیاب  
فریدون دارا سی وہ کم نہیں  
سلیمان نشان ہی پروتی زمین  
میں دول ہی وہ سلطان چشم  
محمد علی خان مندرخ ششم  
وزیر الممالک وہ عالی جناب  
گہ ہی صولت جنگ جسکا خطاب  
بعد الت پناہ اور عالم نواز  
جہان بین سخاوت سی ہی مفر

وہ جدم کہ چاکر نوازی کرے  
بندہ او سکودا تم سلامت رکھے  
ہی درویش سیرت وہ جم اقتدار  
کہ محفل میں ہی ذکر او سکی سدا  
ہمیشہ او سکوی بھی فوق ہے  
اور تصنیف کا بھی نہایت شوق  
چنانچہ لکھی ایک ایسی کتاب  
وہ ہی نور چشمان اہل یقین  
سطور او کے ہن موج آبِ حیات  
نقطہ پر یہ حسن خدا واد ہے

نیت بخشے کہ ہن بیت جس کہ اوستے  
اور او سکی مرادین بھی پوری کری  
جلیلہ زمان شلبے روزگار  
بقول رسول اور قول خدا  
حدیث اور تفسیر سی شوق ہے  
کہ ہی علم میں اک جہان سی فوق  
جو علم سیر میں ہوتی لاجواب  
سیر میں کتاب اور ویسی ہیں  
اور ہر صفحہ بکلیش ہی ای نیکان  
کہ ہر خال رتوی میرزا دہے

## باب ثانی نظم ہذا کا

کھا مجھے سرکار نے ایک روز  
کہ جو میں طبیب سیٹھا منشا  
اونہون نے شامل سی اب ہی کہا  
اصح الروایات میں جس قدر  
اور او سکی معانی ہی اور شرح بھی

کہ تھا بوز وہ بسکہ بھٹا فروزا  
وہ مشتاق احمد مرشد خصال  
شہر اپنے آن سیتہ دوسرا  
وہ سب درج ہیں اوسیں میں سب  
بہت خوب عمدہ لکھی فارسی